

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۰۱/۱۷
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۰۳/۰۱

فصل نامه علمی - پژوهشی مشرق موعود
سال نهم، شماره ۳۴، تابستان ۱۳۹۴

ملک عظیم؛ مهدویت و تمدن در قرآن کریم

محمدهادی همایون*

چکیده

انگاره اصالت شهرنشینی و جامعه صنعتی در تمدن غرب و هم‌ریشه بودن دو واژه «تمدن» و «مدینه»، برخی مفسران و دانشمندان اسلامی را وادار کرده است برای بررسی ویژگی‌های تمدن اسلامی در قرآن کریم به دنبال کلیدواژه مدینه باشند. این امر به‌ویژه در تقابل خودساخته دو واژه «مدینه» و «قریه» - که از آن معنای روستا و دوری از تمدن فهم شده - این گروه را با مشکل مواجه ساخته و سبب بروز تبیین‌هایی نه‌چندان محکم شده است. مراجعه مستقیم به قرآن کریم و انجام مطالعات تمدنی در چارچوب باور به مهدویت و آموزه‌های آن، ما را به پدیده‌ای در آخرالزمان می‌رساند که در لسان قرآن کریم «مُلک» نام گرفته است. این مُلک نمونه عالی تمدن است که می‌تواند به عنوان معیار و شاخصی دقیق برای شناسایی و ارزیابی تمدن‌های طول تاریخ مورد استفاده تمدن‌پژوهان واقع شود.

واژگان کلیدی

مهدویت، تمدن، ملک، مدینه، قریه، بادیه، شهر، روستا.

* دانشیار دانشکده معارف اسلامی و فرهنگ و ارتباطات، دانشگاه امام صادق (ع) تهران (homayoon@isu.ac.ir).

مقدمه

با فتح قسطنطنیه به عنوان آخرین بقایای حکومت روم شرقی، در سال ۱۴۵۳ به دست سلطان محمد دوم مشهور به فاتح، اروپا وارد دوره تازه‌ای از تحولات اجتماعی شد که دوره نوزایی یا رنسانس نام گرفت. این اتفاق نخست در عرصه هنر و سپس در عرصه ادبیات، فلسفه و اخلاق راهبری شد. در عرصه دانش و علم نیز به‌ویژه علوم تجربی از ریشه‌ها و مبانی عمیق فلسفی و حکمی خود در تمدن اسلامی جدا شد و تنها استوار بر حس و تجربه به انکار تمامی راه‌های دیگر شناخت پرداخت. در ادامه، اختراع دستگاه چاپ در سال ۱۴۵۵ به عنوان مبشر ورود رسانه‌های توده به عرصه زندگی انسان‌ها و شکل‌گیری جامعه و فرهنگ توده، ظهور نهضت اصلاح دینی و پروتستانتیزم در نیمه دوم همین قرن و پشتیبانی نظری و عملی آن از تحولات جامعه رو به سرمایه‌سالاری، و سرانجام اشغال سرزمین‌های قاره آمریکا در سال ۱۴۹۲ و سپس استقرار حکومتی متناسب با این تحولات در آن سرزمین، به همراه وقایع کوچک و بزرگ بسیار دیگر، زمینه را برای اتفاق مهم دیگری در تاریخ اروپا در نیمه قرن ۱۸ فراهم کرد که آن را به نام انقلاب صنعتی می‌شناسیم. در ادبیات تمدن غرب معاصر، این انقلاب به‌ویژه در موج دوم خود همواره با پدیده‌های دیگری از جمله شهرنشینی، گسترش و سلطه فناوری، تجاری شدن، فرایند صنعتی شدن و تولید انبوه، پیدایش و به قدرت رسیدن رسانه‌های توده و سرانجام منتقل شدن نقش اساسی از تولید به توزیع شناخته می‌شود.

این تحولات سرنوشت‌ساز و البته هماهنگ، اندک اندک در نیمه دوم قرن هجدهم توجه گروهی از دانشمندان و پژوهش‌گران را به خود جلب نمود. این گروه متوجه شدند که با این تحولات پدیده‌ای کلان در حال شکل گرفتن است که نیازمند نام‌گذاری، تعریف و مطالعه است. از این‌جا بود که دو واژه فرهنگ^۱ و تمدن^۲ با تعاریف متناسب با این تحولات وارد ادبیات علمی شد. صرف نظر از این که شباهت و اختلاف این دو واژه چیست و دانشمندان و مکاتب گوناگون هر کدام نسبت این دو را چگونه تبیین نموده‌اند، آنچه در این‌جا برای ما مهم است این واقعیت است که این نام‌گذاری نه با یک نگاه عمیق فلسفی، که بر اساس مصداق اروپایی آن روز آن انجام شد. بر این اساس صنعت از کشاورزی، و توزیع از تولید مهم‌تر تلقی شد، شهر پیشرفته‌تر و ارزشمندتر از روستا انگاشته شد، و به‌طور کلی انسان سفیدپوست اروپایی متمدن‌تر از دیگر انسان‌ها دانسته شد. این چنین بود که رسیدن به تمدن اروپایی، که بعدها در آمریکا

1. culture
2. civilization

رشد خود را ادامه داد، نقطه نهایی رشد جوامع انسانی در نظر گرفته و الگوهای توسعه از نوع غربی آن بر این جوامع تحمیل شد.

در ادامه این روند، اگرچه پدیده مورد بررسی کاملاً جدید می‌نمود، اما اصل لزوم برخورداری از سنت و سابقه در تاریخ، دانشمندان آن دوره را به جست‌وجوی ریشه‌های این پدیده کلان تشویق نمود. در این کاوش آن‌چه به عنوان سنت و ریشه تمدن غربی یافت شد، تحولاتی بود تا حدودی مشابه که در سه هزاره پیش از آن و در سرزمین یونان اتفاق افتاده بود. این چنین بود که به شکلی پسینی، تحولات یونان باستان نیز تمدن نام‌گذاری شد.

در ادامه ماجرا و پس از گسترش این ادبیات، دانشمندان مسلمان نیز اندک‌اندک متوجه شدند که در قرون نخستین پس از بعثت پیامبر اکرم ص، پدیده‌ای مشابه در دل سرزمین‌های اسلامی و متأثر از آموزه‌های اسلام شکل گرفته که آن را نیز می‌توان و باید تمدن نام نهاد. در این جا بود که واژه civilization لاتین در عربی به «حضاره» برگرفته از ریشه حضور و ناظر بر یک جانشینی در برابر بدویت و بادیه‌نشینی، و در فارسی به «تمدن» برگرفته از مدنیت و به همان معنا ترجمه شد.

اما نکته مهم در این جا اشتباهی است که ظاهراً به دنبال الگو قرار گرفتن توسعه نوع غربی، در ادبیات مسلمانان و مطالعات آنان درباره تمدن وارد شده است. همان‌گونه که گفته شد حضاره و تمدن نه لزوماً به معنای شهر مدرن اروپایی، که به معنای ساکن شدن در یک مکان است که البته برای ساخت تمدن جزء شروط اساسی تلقی می‌شود. حتی گسترش یافتن این نوع تجمع نیز لزوماً پدیده‌ای مدرن و خلاف الگوهای اسلامی نیست. به عنوان مثال در روایات مربوط به حکومت امام عصر علیه السلام آمده است که خانه‌های شهر کوفه در گستره‌ای به وسعت ۵۴ میل^۱ (مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۵۳، ۱۲) به کربلا متصل خواهد شد^۲ (طوسی، ۱۴۱۱: ۴۶۸). اما بزرگ یا مدرن بودن یک تجمع انسانی چیزی است و اصل ساکن شدن به عنوان مقدمه تمدن‌سازی چیزی است دیگر. همان‌گونه که می‌دانیم شهر و روستا در فرایند تمدن‌سازی از لحاظ قابلیت سکونت یک جایگاه را داشته و حتی می‌توان تمدنی را بر اساس و محوریت کشاورزی فرض کرد که در آن روستا از شهر مهم‌تر باشد. اهمیت شهر در برابر روستا پدیده‌ای است که تنها در الگوهای توسعه غربی معنا داشته و متأسفانه از آن جا به ادبیات ما مسلمانان نیز راه یافته است.

۱. وَ لَيَصِيرُنَّ الْكُوفَةُ أَرْبَعَةً وَ خَمْسِينَ مِیْلًا وَ لَيَجَاوِرُنَّ قُصُورَهَا كَرْبَلَاءَ .

۲. وَ تَتَّصِلُ بُيُوتُ الْكُوفَةِ بِبَهْرِ كَرْبَلَاءَ وَ بِالْحِيزَةِ حَتَّى يَخْرُجَ الرَّجُلُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ عَلَى بَغْلَةٍ سَفَوَاءَ يُرِيدُ الْجُمُعَةَ فَلَا يُدْرِكُهَا .

نکته بعدی سرایت این اندیشه به مطالعاتی است که در گنجینه ارزشمند معارف اسلامی و به ویژه قرآن کریم انجام شده و آن جا که باید این ادبیات به ما کمک کند تا نه همانند غربیان به شکل مصداقی، که به طوری مبنایی و اصولی ویژگی های این پدیده کلان و مهم را دریابیم، تحت تأثیر این سابقه و اشتباه تاریخی قرار گرفته و فی المثل در قرآن کریم برای یافتن رد پای تمدن به دنبال موارد استفاده از واژه مدینه باشیم. اصل حاکم بر این گونه مطالعات قرآنی آن است که هر جا واژه مدینه در قرآن کریم به کار رفته به جامعه ای متمدن اشاره داشته و کاربرد واژه قریه به معنای روستا و ناظر بر متمدن نبودن یا کمتر متمدن بودن آن جامعه است. بر این تبیین اشکالی وارد شده و آن این که در قرآن کریم از شهرهایی بزرگ همانند مصر، بیت المقدس، انطاکیه و مکه به عنوان قریه یاد شده و به طور عمومی تر شهرهایی که به تصریح قرآن کریم بدین معنا دست کم متمدن تر از جامعه عرب آن روز بودند و در اثر گناه دچار عذاب شدند نیز قریه نام گرفته اند، و این در حالی است که بنا بر فرض ما این تجمعات انسانی باید نه قریه که مدینه باشند.

در پی یافتن تبیینی دقیق تر از این مسئله، مجموعه موارد استعمال دو واژه مدینه و قریه در قرآن کریم برای ایجاد تصویری اجمالی در جدول ذیل به نمایش در آمده است.

ردیف	سوره - آیه	متن آیه	موقعیت
۱	الأعراف ۱۶۳	وَسَأَلْنَهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ إِذْ يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ	اصحاب السبت
۲	یس ۱۳	وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ	انطاکیه - پس از عیسی
۳	یس ۲۰	وَجَاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ	انطاکیه - پس از عیسی
۴	الأعراف ۱۶۱	وَإِذْ قِيلَ لَهُمُ اسْكُنُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ وَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ وَقُولُوا حِطَّةٌ	بیت المقدس
۵	البقرة ۵۸	وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا	بیت المقدس
۶	البقرة ۲۵۹	أَوْكَالِذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا	خاص نامعلوم
۷	الأعراف ۸۲	وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ	سدوم - قوم لوط
۸	الأنبياء ۷۴	وَلَوْطًا اتِّبْنَاةً حُكْمًا وَعِلْمًا وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ	سدوم - قوم لوط
۹	الحجر ۶۷	وَجَاءَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ يَسْتَبْشِرُونَ	سدوم - قوم لوط
۱۰	العنكبوت ۳۱	وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا إِنَّا مُهْلِكُوا أَهْلَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ	سدوم - قوم لوط
۱۱	العنكبوت ۳۴	إِنَّا مُنْزِلُونَ عَلَى أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ	سدوم - قوم لوط
۱۲	الفرقان ۴۰	وَلَقَدْ آتَوْا عَلَى الْقَرْيَةِ الَّتِي أَمْطَرْنَا مِنْ السَّمَاءِ عَلَيْهَا لِقَوْلِهِمْ تَارِكُوا	سدوم - قوم لوط

ردیف	سوره - آیه	متن آیه	موقعیت
۱۳	النمل ۵۶	فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِنْ قَرْيَتِكُمْ	سدوم - قوم لوط
۱۴	الحشر ۱۴	لَا يُقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قَرْيٍ مُحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ	عمومی
۱۵	سبأ ۱۸	وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقَرْيِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قَرْيٍ ظَاهِرَةً	عمومی
۱۶	النمل ۳۴	قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةَ	عمومی
۱۷	الإسراء ۱۶	وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ	عمومی - عذاب
۱۸	الإسراء ۵۸	وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ الْآنَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا	عمومی - عذاب
۱۹	الأعراف ۴	وَكَمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا فَجَاءَهَا بَأْسُنَا بَيِّنًا أَوْ هُمْ قَاتِلُونَ	عمومی - عذاب
۲۰	الأعراف ۹۴	وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ	عمومی - عذاب
۲۱	الأنبياء ۱۱	وَكَمْ قَصَمْنَا مِنْ قَرْيَةٍ كَانَتْ ظَالِمَةً وَأَنْشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا آخَرِينَ	عمومی - عذاب
۲۲	الأنبياء ۶	مَا آمَنَتْ قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَهْلِكْنَاهَا أَوْ هُمْ يُؤْمِنُونَ	عمومی - عذاب
۲۳	الأنبياء ۹۵	وَحَرَامٌ عَلَى قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنْهُمْ لَا يُرْجَعُونَ	عمومی - عذاب
۲۴	الأنعام ۱۲۳	وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ آكِبَرًا مُجْرِمِيهَا لِيَمْكُرُوا فِيهَا	عمومی - عذاب
۲۵	الحج ۴۵	فَكَأَيُّ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا	عمومی - عذاب
۲۶	الحج ۴۸	وَكَأَيُّ مِنْ قَرْيَةٍ أَمْلَيْتُ لَهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ ثُمَّ أَخَذْنَا وَآلِ الْمَصِيرِ	عمومی - عذاب
۲۷	الحجر ۴	وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا وَلَهَا كِتَابٌ مَعْلُومٌ	عمومی - عذاب
۲۸	الزخرف ۲۳	وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا ...	عمومی - عذاب
۲۹	سبأ ۳۴	وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ	عمومی - عذاب
۳۰	الشعراء ۲۰۸	وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا لَهَا مُنْذِرُونَ	عمومی - عذاب
۳۱	الطلاق ۸	وَكَأَيُّ مِنْ قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِ فَحَاسِبْنَاهَا حِسَابًا شَدِيدًا	عمومی - عذاب
۳۲	الفرقان ۵۱	وَلَوْ شِئْنَا لَبَعَثْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ نَذِيرًا	عمومی - عذاب
۳۳	القصاص ۵۸	وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ بَطَرَتْ مَعِيشَتَهَا فَتِلْكَ مَسَاكِينُهُمْ	عمومی - عذاب
۳۴	النحل ۱۱۲	وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةٍ كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا	عمومی - عذاب
۳۵	يونس ۹۸	فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ آمِنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمٌ يُنْسَى	عمومی - قوم يونس

ردیف	سوره - آیه	متن آیه	موقعیت
۳۶	الکھف ۱۹	فَاتَّبِعُوا أَحَدَكُمْ يَورِقْكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرُوا فِيهَا أَزْكَى طَعَامًا	فیلا دلفیا - اصحاب کھف
۳۷	النمل ۴۸	وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ	کوفه یا یمن - قوم ثمود
۳۸	الأعراف ۸۸	لنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لنَعُودَنَّ فِي مِلَّتِنَا	مدین - شعب
۳۹	الأحزاب ۶۰	لئن لم يَتَّهَ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ	مدین - صدر اسلام
۴۰	التوبة ۱۰۱	وَمَنْ حَوْلَكُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى الْتِفَاقٍ	مدین - صدر اسلام
۴۱	التوبة ۱۲۰	مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنِ رَسُولِ اللَّهِ	مدین - صدر اسلام
۴۲	المنافقون ۸	يَقُولُونَ لئن رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لِمُخْرَجِنَ الْأَعْرَابِ مِنْهَا الْأَذَلَّ	مدین - صدر اسلام
۴۳	الأعراف ۱۲۳	قال فِرْعَوْنُ آمَنْتُمْ بِهِ قَبْلَ أَنْ أَدْنَى لَكُمْ إِنَّ هَذَا لَمَكْرٌ مَكْرُتُمْ فِي الْمَدِينَةِ	مصر - پس از بعثت موسی
۴۴	القصص ۱۵	وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينِ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَتَّقَتَانِ	مصر - پیش از بعثت موسی
۴۵	القصص ۱۸	فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ فَإِذَا الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَنْصِرُحَهُ	مصر - پیش از بعثت موسی
۴۶	القصص ۲۰	وَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ يَسْعَى قَالَ يَا مُوسَى إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ	مصر - پیش از بعثت موسی
۴۷	يوسف ۳۰	وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا	مصر پیش از عزیز یوسف
۴۸	يوسف ۸۲	وَسئَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَالْعَيْرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا وَإِنَّا لَصَادِقُونَ	مصر در عزیز یوسف
۴۹	النساء ۷۵	الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا	مکه
۵۰	محمد ۱۳	وَكَايِنِ مِنْ قَرْيَةٍ هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً مِنْ قَرْيَتِكَ الَّتِي أَخْرَجْنَاكَ أَهْلَكُنَاهُمْ	مکه - عمومی - عذاب
۵۱	الزخرف ۳۱	وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمِ	مکه و طائف
۵۲	الکھف ۷۷	فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا أَتَبَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطَعَا أَهْلُهَا فَأَتَوْا أَنْ يُضَيِّقُوهُمَا	ناصریه - موسی و خضر
۵۳	الکھف ۸۲	وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا	ناصریه - موسی و خضر

همان گونه که در جدول پیداست در کنار این موارد که باید پاسخ روشنی را برای آن تدارک دید، مواردی نیز وجود دارد که یک شهر خاص در قرآن کریم در موردی مدینه و در مورد دیگر قریه نام گرفته است. به نظر می رسد و مفسران نیز بر این باورند که تمرکز بر این موارد خاص

است که می‌تواند ما را به پاسخی روشن در این باره برساند. این موارد عبارت‌اند از انطاکیه در ماجرای مؤمن آل یس، سدوم در داستان قوم لوط، مصر در دوران یوسف نبی و ناصریه در جریان موسی و خضر، که در جدول نیز با رنگ تیره متمایز گشته‌اند.

بر این اشکال پاسخ‌هایی داده شده و تلاش شده است تا فارغی را میان این دو گونه ذکر از یک محل واحد یافته و تبیین نمایند. صرف نظر از این پاسخ که اختلاف یادشده صرفاً از باب تفنن در لغت بوده و هیچ معنای دیگری ندارد، توجیهاات ذیل در این باره آمده است:

واژه قریه برای تحقیر و بیان دون طبعی مردم و واژه مدینه برای تکریم مردم آورده شده است (رهبری، ۱۳۸۷: ۶). این در حالی است که در قرآن کریم واژه مدینه برای مردم دون طبع و تحقیرشده‌ای همانند قوم لوط، زنان دربار مصر، قوم ثمود و مشرکان معاصر اصحاب کهف نیز به کار رفته است.

واژه مدینه بر بزرگی و وسعت فیزیکی مکان دلالت دارد (همو: ۷). در این باره نیز همان گونه که گفته شد اطلاق واژه قریه بر شهرهای بزرگی که دچار عذاب الهی شدند این توجیه را نیز با خدشه مواجه می‌کند.

شهرهای بزرگ به‌ویژه در بیان خداوند برای تحقیر قریه نام گرفته‌اند (همو: ۶). در این باره مورد مصر مثال نقض جالبی است. برادران یوسف در زمان حکومت وی مصر را قریه و خداوند آن را در مقطع پیش از شکل‌گیری حکومت یوسف مدینه نام نهاده است.

در مدینه امنیت و قانون حکم فرماست (آیینه‌وند، ۱۳۹۱: ۲). اگرچه این ادعا گزاره‌ای صحیح است، اما لزوماً نمی‌توان قریه را در قرآن کریم جایی دانست که خالی از قانون و امنیت است. به جز مورد مصر در تبیین پیشین، شهرهای بزرگ دیگری نیز در قرآن کریم به عنوان قریه معرفی شده‌اند که دارای قانون و نظم و تدبیر بوده‌اند.

مدینه محل حضور پیامبران و مؤمنان است و بدون آنان مدینه تبدیل به قریه می‌شود (Islamquest:2). این استدلال جدی‌ترین تبیینی است که تا کنون در این باره ارائه شده و در منابع مختلف تکرار می‌شود. این تبیین به‌ویژه درباره شهرهای بزرگ آن‌گاه که برای عذاب الهی از پیامبران خالی شده و تبدیل به قریه می‌شوند کارساز است. همچنین مفسران با تمرکز بر دو مورد انطاکیه و ناصریه توانسته‌اند اختلاف میان تعابیر را در این موارد توجیه کنند. انطاکیه آن‌گاه که رسولان به سوی آن ارسال می‌شوند قریه است و هنگامی که دعوت آنان بالا می‌گیرد و حبیب نجار به تأیید آنان برمی‌خیزد، حال و هوای ایمان و نام مدینه می‌گیرد. ناصریه نیز در بدو ورود موسی و خضر قریه است، اما توجه به دو نوجوان یتیم و پدر صالح آنان، ناصریه را در

کلام خضر تبدیل به مدینه می‌کند.

اما به میان آوردن دو مورد دیگر یعنی سدوم و مصر نقص این تبیین را نیز آشکار می‌کند. اطلاق مدینه بر سدوم دقیقاً در جریان حمله قوم مشرک و خلافتکار به خانه لوط در شب عذاب و با حضور او در شهر و برای طلب میهمانان او صورت می‌گیرد، و این در حالی است که در تعبیرات دیگر از همین مقطع این شهر به نام قریه یاد شده است. در مورد مصر نیز پیش‌تر ذکر شد که اطلاق قریه مربوط به زمانی است که نه تنها یوسف در میان آنان زندگی می‌کند که دارای حکومت و منصب عزیزی مصر نیز است.

در یک ارزیابی کلی به نظر می‌رسد تمامی این اشکالات از این ناحیه وارد شده که مفسران و تاریخ‌دانان محترم با یک پیش‌فرض مواجه بوده‌اند و آن برتری مدینه بر قریه و لزوم جست‌وجو از آثار تمدن در مدینه است. این در حالی است که در لسان قرآن کریم آن چه در برابر مدینه و قریه قرار دارد، بدویت و بادیه است که اجازه سکونت و شکل‌گیری تمدن را نمی‌دهد. مدینه و قریه از لحاظ ایجاد موقعیت برای بر ساختن تمدن ظاهراً نباید اختلافی با هم داشته باشند.

به نظر می‌رسد برای رسیدن به درکی صحیح‌تر - و نه لزوماً کامل و تام - از اختلاف این دو واژه کافی باشد نگاهی به معنای لغوی آن داشته باشیم. قریه در لغت از ریشه قری به معنای جمع شدن در یک مکان (قرشی، ۱۳۸۶: ج ۵، ۲۶۰) و مدینه از ریشه مدن عبارت است از ساکن شدن و اقامت در یک مکان (همو: ج ۶، ۲۴۵). اگرچه ممکن است مؤدای هر دو معنا یکی باشد، اما ظاهراً اختلاف را باید به حیث نگاه و زاویه دید برگرداند. آن‌گاه که از بیرون به مجموعه‌ای از انسان‌ها که گرد هم جمع شده‌اند، نگریسته می‌شود، واژه قریه به کار می‌رود و چون از درون به برخی از آنان به‌ویژه به حیث تعلقشان به آن مجموعه توجه شود، واژه مدینه کاربرد دارد.

انطاکیه از نگاه رسولان و خداوند ارسال‌کننده آنان قریه است و چون به موضوع مؤمن آل‌یس به عنوان یکی از اهالی آن پرداخته می‌شود مدینه نام می‌گیرد. سدوم از نگاه خداوند و ملائک عذاب قریه است، اما اهل گنهکار - و نه مؤمن - آن نام آن را مدینه می‌کنند. این مسئله در مورد نه قبیله قوم ثمود و اصحاب کهف نیز به‌رغم اختلافشان در ایمان و کفر این چنین است. مصر از نگاه برادران یوسف قریه است، اما ذکر زنان دربار به عنوان بخشی از اهالی آن شهر، آن را تبدیل به مدینه می‌کند. و سرانجام ناصریه آن‌گاه که موسی و خضر بدان می‌رسند قریه است، اما توجه به دو یتیم با پدری صالح از اهالی آن شهر، نام آن را مدینه می‌کند. نام

شهرهای بزرگ در آیات عذاب از همین حیث قریه است و حتی اهالی آن نیز با این نگاه خود را قریه (قریتنا، قریتکم) می نامند.

به هر حال آنچه از این مختصر قابل برداشت است - حتی اگر بر این آخرین تبیین اشکالی وارد باشد - این است که در لسان قرآن کریم مضان تمدن واژه مدینه نیست و برای رسیدن به درکی صحیح تر از تمدن باید به شکلی اصولی تر و فارغ از تحمیل های مفهومی تمدن غرب در قرآن کریم و منطق آن به جست و جو پرداخت؛ جست و جویی که پاسخ ما را با موضوع مهدویت و واژه ملک پیوند می زند. برای انجام این مطالعه ناگزیریم کمی مبنایی تر مبنای تمدن را در عقاید اسلامی بررسی کنیم.

معاد و حکومت جهانی اسلام

به طور کلی در مورد فلسفه بعثت پیامبران به دو اصل اساسی در قرآن کریم و متون اسلامی اشاره شده است. هدف نخست و اساسی بعثت پیامبران چیزی نیست جز دستگیری از انسان دوعبدی و رساندن او از مرتبه اسفل سافلین به اعلی علیین که از آن به توحید و تزکیه تعبیر می نماییم. انسان با زندگی بر روی همین کره خاکی و با راهنمایی و راهبری انبیاء علیهم السلام باید به مقام خلیفة اللہی که ویژه او است دست یابد. قرآن کریم در مورد این رسالت چنین می فرماید:

﴿لقد مَنَّ اللهُ على المؤمنين إذ بعث فيهم رسولا من أنفسهم يتلو عليهم آياته ويزكيهم و يعلمهم الكتاب والحكمة وان كانوا من قبل لفي ضلال مبين﴾. (آل عمران: ۱۶۴)

امام خمینی رحمته الله نیز با بیانی زیبا در این باره چنین می فرماید:

آنچه که شما ملت شریف و مجاهد برای آن به پا خاستید و دنبال می کنید و برای آن جان و مال نثار کرده و می کنید، والاترین و بالاترین و ارزشمندترین مقصدی است و مقصودی است که از صدر عالم درازل و از پس این جهان تا ابد عرضه شده است و خواهد شد و آن مکتب الوهیت به معنی وسیع آن و ایده توحید با ابعاد رفیع آن است که اساس خلقت و غایت آن در پهنای وجود و در درجات و مراتب غیب و شهود است و آن در مکتب محمدی - صلی الله علیه و آله و سلم - به تمام معنی و درجات و ابعاد متجلی شده و کوشش تمام انبیاء عظام - علیهم سلام الله - و اولیاء معظم - سلام الله علیهم - برای تحقق آن بوده و راهیابی به کمال مطلق و جلال و جمال بی نهایت جز با آن میسر نگردد، آن است که خاکیان را بر ملکوتیان و برتر از آنان شرافت داده و آن چه برای خاکیان از سیر در آن حاصل می شود برای هیچ موجودی در سراسر خلقت در سَر و علن حاصل نشود. (خمینی، ۱۳۸۴: ج ۲، ۴۴۹)

نکنه شایان توجه در این جا این است که در جریان زندگی هر فرد بر روی زمین این سیراز خاک تا افلاک برای هر سالکی به طور جداگانه امکان دارد و شرایط پیرامونی اجتماعی و حکومتی تأثیری در اصل حرکت فردی ندارد. از همین رو است که بر این باوریم که شیعه امام عصر علیه السلام بودن و از صحابه و یاران ایشان به شمار رفتن منوط به دوران ظهور نیست و حتی در صورت قابلیت می توان به محضر پرفیض امام در زمان غیبت رسید و بالاتر از آن، معارفی را نیز از آن وجود مقدس تلقی نمود. لذا از جهت امکان رشد فردی هیچ ستمی بر منتظران و کسانی که در دوران غیبت روزگاری گذرانند نرفته است و میان آنان و کسانی که حضور معصوم را در زمان حیات ایشان درک نموده اند هیچ تفاوتی نیست، بلکه چه بسیار کسانی که درک حضور معصوم برای آنان جز شقاوت به دنبال نداشت و چه بسیار کسانی که در زمان غیبت مقامی همانند مجاهدان در رکاب پیامبر صلی الله علیه و آله دارند^۱ (طبرسی، ۱۴۰۳: ج ۲، ۳۱۸؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۵۲، ۱۲۲).

اما اگر ظهور امام عصر علیه السلام را مقدمه حرکت جمعی انسان ها و رساندن آفرینش به روز قیامت بدانیم و این روز را نه روز آشفتنگی جهانی که روز رسیدن انسانیت و انسان ها در کلیتشان به سرمنزل مقصود تعریف نماییم، لازمه این سلوک جمعی حکومتی فراگیر و جهانی و مبتنی بر عدل و قسط است که از ابتدای تاریخ همه تلاش های انبیاء در کنار هدایت انسان ها بر آن متمرکز بوده است و این همان اتفاقی است که در باور شیعی ما در آخر الزمان و به دست مبارک حضرت بقیه الله الاعظم علیه السلام به وقوع می پیوندد: حکومت جهانی اسلام. این چنین است که موضوع مهدویت و قیام آخر الزمان نه تنها به عنوان یک اعتقاد کلامی و تاریخی شیعی، که به عنوان موضوع اصلی تاریخ بشر در مرکز دعوت پیامبران الهی قرار داده شده است. انبیاء آمده اند تا ضمن توجه دادن انسان ها به مراتب عالی سیر و سلوک و مکارم اخلاق، زمینه حکومت جهانی اسلام را در آخر الزمان به عنوان مقدمه ورود به عرصه قیامت فراهم نمایند.

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾. (حدید: ۲۵)

۱. عَنْ أَبِي حَمْرَةَ الثَّمَالِيِّ عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْكَاثِلِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليهما السلام قَالَ تَمَتَّدَ الْغَيْبَةُ بَوَلِيَّ اللَّهِ الثَّانِي عَشَرَ مِنْ أَوْصِيَاءِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَالْأَيُّمَةَ بَعْدَهُ يَا أَبَا خَالِدٍ إِنَّ أَهْلَ زَمَانِ غَيْبَتِيهِ الْقَائِلُونَ بِإِمَامَتِهِ الْمُنتَظِرُونَ لِظُهُورِهِ أَفْضَلُ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى ذَكَرَهُ أَغْطَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ وَالْأَفْهَامِ وَالْمَعْرِفَةِ مَا صَارَتْ بِهِ الْغَيْبَةُ عِنْدَهُمْ بِمَنْزِلَةِ الْمَشَاهِدَةِ وَجَعَلَهُمْ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ بِمَنْزِلَةِ الْمُجَاهِدِينَ تَبَيَّنَ يَدَيَّ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِالسَّيْفِ أَوْلَيْكَ الْمُخْلِصُونَ حَقًّا وَشِعْتَنَا صِدْقًا وَالدُّعَاءُ إِلَى دِينِ اللَّهِ سِرًّا وَجَهْرًا وَقَالَ عليه السلام انْتَظَرِ الْفَرَجَ مِنْ أَعْظَمِ الْفَرَجِ.

امام خمینی علیه السلام به عنوان یکی از مهم‌ترین حلقه‌های این زنجیر به هم پیوسته که با انقلاب بزرگ خویش مفهوم حکومت جهانی اسلام را در پیش روی ما قرار داد، درباره این دو مأموریت پیامبران الهی علیهم السلام چنین می‌فرماید:

انبیاء هم که مبعوث شدند برای این مبعوث شدند که معنویات مردم را و آن استعدادها را شکوفا کنند که در آن استعدادها بفهمند به این که چیزی نیستیم و علاوه بر آن مردم را، ضعفاء را از تحت سلطه استکبار بیرون بیاورند. از اول انبیاء این دو شغل را داشته‌اند. شغل معنوی که مردم را از اسارت نفس خارج کنند، از اسارت خودش خارج کنند. که شیطان بزرگ است. و مردم و ضعفاء را از گیر ستمگران نجات بدهند... این دو شیوه را به عیان در قرآن و سنت و در عمل خود رسول الله می‌بینیم. دعوت به معنویات الی حدی که بشر می‌تواند به او برسد و فوق او و بعد هم اقامه عدل. (خمینی، ۱۳۸۴: ج ۱۷، ۵۲۷)

ملک عظیم آخرالزمان

این موضوع از خلال بررسی تاریخ زندگی و دعوت پیامبران به ویژه پیامبران اولوالعزم علیهم السلام نیز به روشنی قابل برداشت است. در روایت است که عزم این بزرگواران مربوط به اقرار به اهل بیت علیهم السلام تا مهدی علیه السلام است^۱ (صدوق، بی‌تا: ج ۱، ۱۲۲). در این صورت باید عزم و همت آنان را تلاش برای تهیه مقدمات حکومت جهانی اسلام تلقی نمود. از همین روست که می‌بینیم در دوره هر کدام از این پیامبران اولوالعزم مرتبه‌ای از این حکومت محقق می‌شود. پس از پایان توفان و هبوط نوح علیه السلام، در روایت ذکری از "دولت نوح" به میان آمده است^۲ (راوندی، ۱۴۰۹: ج ۲، ۹۳۶).

همچنین در پایان دوره انبیاء منسوب به ابراهیم خلیل علیه السلام، یوسف پیامبر علیه السلام به حکومت می‌رسد. خداوند در قرآن کریم (یوسف: ۲۱)^۳ این حکومت را «تمگن در زمین» نام نهاده که به نظر می‌رسد سطح آن باید از «دولت» که در زمان نوح نبی علیه السلام محقق شد بالاتر باشد. همچنین

۱. روی الثقة علی بن ابراهیم یاسناده إلى أبي جعفر علیه السلام فی قول الله وَ لَقَدْ عٰهَدْنَا اِلٰى اٰدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسٰى وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا قَالَ عٰهَدَ اِلَيْهِ فِى مُحَمَّدٍ وَ الْاٰثِمَةِ مِنْ بَعْدِهِ علیهم السلام فَتَرَكَ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ عَزْمٌ فِیْهِمْ اَنْهَمُ هَكَذَا وَ اِنَّمَا سَمَوْا اَوْلُو الْعَزْمِ لِاَنَّهُ عٰهَدَ اِلَيْهِمْ فِى مُحَمَّدٍ وَ اَوْصِيَائِهِ مِنْ بَعْدِهِ وَ الْقَائِمِ علیه السلام وَ سَبْرَتَهُ فَاَجْمَعُ عَزْمَهُمْ اَنْ كَذَلِكِ وَ الْاِقْرَارِ بِهِ.

۲. امام صادق علیه السلام فرمود: اِنَّ فِى صَاحِبِ هٰذَا الْاَمْرِ سُنَّتًا مِنَ الْاَنْبِیَاءِ عَلٰى نَبِیَّتِنَا وَ عَلَیْهِمُ السَّلَامُ سُنَّةٌ مِنْ نُوحٍ وَ هُوَ طَوَّلَ عُمْرَهُ وَ طَلَّهُوْهُ دَوْلَتِهِ وَ تَسَطَّ بِدِهِ فِى هَلَاكِ اَعْدَائِهِ.

۳. «وَ قَالَ الَّذِیْ اِشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِامْرَاَتِهِ اَكْرَمِیْ مَثْوَاهُ عَسٰى اَنْ یَنْفَعَنَا اَوْ نَتَّخِذَهُ وَّلَدًا وَ كَذَلِكِ مَكَّنَّا لِيُوْسُفَ فِى الْاَرْضِ وَ لِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَاْوِیْلِ الْاَحَادِیْثِ وَ اللّٰهُ غَالِبٌ عَلٰى اَمْرِهِ وَ لٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ لَا یَعْلَمُوْنَ * وَ كَذَلِكِ مَكَّنَّا لِيُوْسُفَ فِى الْاَرْضِ یَتَّبِعُوْا مِنْهَا حَيْثُ یَشَآءُ نَصِیْبٌ بِرَحْمَتِنَا مِنْ نَّشَآءٍ وَ لَا نُضِیْعُ اَجْرَ الْمُحْسِنِیْنَ ».

قرآن کریم (یوسف: ۱۰۱)^۱ از زبان یوسف پیامبر علیه السلام این تمکن را بخشی از «مُلک» دانسته که نشان می‌دهد در آن تاریخ هنوز ملکی به طور کامل محقق نشده بوده است.

تحقق ملک در تاریخ انبیا مربوط می‌شود به پایان دوره موسوی که به موسای کلیم علیه السلام به عنوان اولوالعزم سوم منسوب است و در ملک سلیمان نبی علیه السلام. این برترین نوع حکومتی است که به تصریح قرآن کریم و درخواست سلیمان علیه السلام (ص: ۳۵)^۲ در پی تعلیم الهی در زمین تا پیش از ملک نهایی آخرالزمان واقع شده است. سرنوشت خاص عیسی علیه السلام به عنوان اولوالعزم چهارم سبب شده است که پس از او نتوانیم انبیایی را به او نسبت دهیم، ضمن این که این پیامبر بزرگ همچنان در قید حیات بوده و از جمله کسانی خواهد بود که در آخرالزمان بازخواهند گشت. سرانجام، پیامبران اولوالعزم به گل سرسبد خلقت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم ختم می‌شوند که ملک منسوب به ایشان مُلک آخرالزمان خواهد بود. واژه «مُلک» کمترین واژه‌ای است که می‌توان بر این حکومت عظیم اطلاق نمود. این واژه می‌تواند بیان گر تمدنی در زمین باشد که ضمن آبادسازی ظاهری زمین و دنیا، آن را برای اتصال به ملکوت آماده می‌کند. این ملک که در عالم ملکوت نیز استمرار خواهد داشت، دربرگیرنده دیگر واژه‌ها از جمله دولت، حکومت، مدینه و تمدن است. از این رو است که می‌توان با توجه به خاستگاه قرآنی آن، این واژه را مناسب‌ترین واژه برای بیان تمدن و حکومت آخرالزمان دانست.

البته باید توجه داشت که استفاده از واژه ملک در قرآن کریم منحصر به حکومت انبیا نیست. نمرود در محاجه با ابراهیم علیه السلام (بقره: ۲۵۸)^۳ و فرعون در محاجه با موسی علیه السلام (زخرف: ۵۱)^۴ در برابر مردم، خود را صاحب ملک دانسته‌اند. همچنین پادشاه مصر در زمان یوسف پیامبر علیه السلام «مَلِک» خوانده شده است (یوسف: ۴۳)^۵. در برابر این گروه، در قرآن کریم، یوسف علیه السلام (یوسف: ۱۰۱)^۶، طالوت علیه السلام (بقره:

۱. «رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلَجَّنِي بِالصَّالِحِينَ».

۲. «قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَخِيذٍ مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ».

۳. «أَلَمْ تَر إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالسَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ».

۴. «وَ نَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَ هَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي أَ فَلَا تُبْصِرُونَ».

۵. «وَ قَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَ سَبْعٌ شِجَابَاتٍ حُمْرٍ وَ أَحْرَ يَابَسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ الْأَعْتُونَ فِي زُجَيْبٍ إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّبُوءِ يَا تَعْبُرُونَ».

۶. «رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا

۲۴۶-۲۴۸)،^۱ داوود علیه السلام (بقره: ۲۵۱)،^۲ سلیمان علیه السلام (بقره: ۱۰۲؛ ص: ۳۵)^۳ و امت موسی علیه السلام (مائده: ۲۰)^۴ دارای ملک معرفی شده‌اند که همگی مربوط به بنی اسرائیل اند. در مورد حکومت داوود پیامبر علیه السلام نیز دو تعبیر شد و استحکام بخشیدن به ملک (ص: ۲۰)^۵ و خلافت در زمین (ص: ۲۶)^۶ را علاوه بر این داریم. در یک مورد نیز تعبیر ملک عظیم (نساء: ۵۴)^۷ برای آل ابراهیم علیه السلام بیان شده که به نظر می‌رسد تحقق کامل آن در آخرالزمان باشد.

از این رو در یک جمع‌بندی از موارد ورود این واژه در قرآن کریم می‌توان گفت استفاده از آن در مورد طواغیت و غیر پیامبران به شکل غیر اصیل و بر اساس ادعای ایشان یا مردم است، اما تثبیت و تأیید آن از طرف خداوند مربوط به حکومت انبیا و اولیای الهی است که پس از دولت نوح در میان بنی اسرائیل محقق شده است. این ملک در میان بنی اسرائیل از ملک ضعیف یوسف پیامبر آغاز شده و در زمان طالوت کامل می‌شود. در زمان داوود پیامبر، پدیده تشدید ملک را داریم که معنای دیگر خلیفه‌اللهی است. این ملک در زمان سلیمان پیامبر به حدی می‌رسد که پس از او تا آخرالزمان برای هیچ‌کس سزاوار نیست. سرانجام ملک عظیم پیامبران، به دلیل تعمیم آن به آل ابراهیم و نه تنها آل اسحاق یا آل یعقوب، تعبیری است قرآنی از حکومت جهانی اسلام در آخرالزمان. این ملک که گوشه‌هایی از آن در زمان انبیای پیشین محقق شده است، بنا بر آیات متعدد قرآن کریم مستند است به ملک الهی که محدوده آن

وَأَلْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ».

۱. «أَلَمْ تَرَ إِلَى الْعَمَلِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لَنَبِيِّ لَهُمْ ائْتِنَا مَلِكًا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا قَالُوا وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَأَبْنَانَا فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ * وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مَلِكُهُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ * وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُم إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ».

۲. «فَهَرَّزْهُمْ وَهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُدَ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَّفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَئِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ».

۳. «وَاتَّبَعُوا مَا تَتَّبِعُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَئِنَّ الشَّيَاطِينَ لَكٰفِرُونَ».

«قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِّن بَعْدِي إِنَّكَ الْوَهَّابُ».

۴. «وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا وَآتَاكُمْ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِّنَ الْعَالَمِينَ».

۵. «شَدَدْنَا مُلْكَهُ وَأَتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَفَضَّلْنَا الْخُطَابَ».

۶. «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ مِّمَّا تَسْمَوْنَ يَوْمَ الْحِسَابِ».

۷. «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا».

آسمان‌ها و زمین است.^۱ و این همان معنای اتصال ملک به ملکوت در آخرالزمان است که پیش‌تر بیان شد. حکومت و تمدن جهانی امام عصر^{علیه‌السلام} زمینه رشد جمعی انسان‌ها و آشکار شدن ملک الهی را در برابر دیدگان آن‌ها فراهم می‌کند (انسان: ۲۰).^۲ در قیامت کبرا نیز در آن هنگام که همه در برابر خداوند قرار می‌گیرند سخن از ملک است (غافر: ۱۶).^۳

و چون به آغاز خلقت انسان و داستان جنت برزخی آدم برگردیم باز شاهدیم که در آن جا نیز سخن از ملک الهی بوده است. خداوند آدم و حوا^{علیهم‌السلام} را در بهشت برزخی جای می‌دهد و به آنان اجازه می‌دهد تا از همه‌گونه تمتعات این جنت بهره‌مند شوند و تنها آنان را از نزدیک شدن به یک درخت باز می‌دارد (بقره: ۳۵؛ اعراف: ۱۹).^۴

اگر آن چنان که برخی مفسران گفته‌اند فلسفه این وقوف در جنت را دوره‌ای آموزشی و آزمایشی برای انسان بدانیم که قرار بود در آن پیش از آن که آدم^{علیه‌السلام} وارد عرصه تکلیف شود دشمنی شیطان و راه‌های اغوای او را تجربه کند، جنس این درخت و سبب لزوم پرهیز از آن موضوعیتی در این باره نمی‌یابد. برخی گفته‌اند این درخت وسیله و بهانه‌ای بود برای نشان دادن عمق دشمنی شیطان به آدم و همسرش حوا^{علیهم‌السلام}. در روایتی از وجود مقدس امام رضا^{علیه‌السلام} نیز این‌گونه بیان شده که درخت‌های بهشتی منحصر به یک میوه و محصول خاص از جمله سیب یا گندم نیستند و بنا بر اراده انسان هرگونه میوه‌ای را در خود دارند^۵ (صدوق، ۱۳۷۸، ج: ۱؛ بحرانی، ۱۴۱۵: ج: ۱، ۱۸۷).

اما با کمی تأمل در آیات مربوط به این جریان می‌توان احتمال دیگری را نیز در تفسیر این آیات داد که ضمن حفظ هماهنگی با روایت، به موضوع محوری ما در این مقاله بیشتر مربوط می‌شود. شیطان در معرفی این درخت به آدم^{علیه‌السلام}، آن را «شجرة الخلد و ملک لایبلی»^۶ معرفی می‌کند (طه: ۱۲۰). شجره در قرآن کریم، همچنان که درباره «شجره طیبه»، «شجره خبیثه»^۷

۱. این تعبیر در ۲۰ آیه از قرآن به کار رفته است؛ برای نمونه نک: بقره: ۱۰۷؛ آل عمران: ۱۸۹؛ مائده: ۱۷ و ۱۸ و ...

۲. «وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَ مُلْكًا كَبِيرًا».

۳. «يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ لَا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ لِّمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ».

۴. «وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَ كَلَا مِنْهَا رَعْدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَ لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ».

۵. قلت للرضا^{علیه‌السلام}: یا ابن رسول الله، أخبرنی عن الشجرة التي أكل منها آدم و حواء، ما كانت، فقد اختلف الناس فيها فمنهم من يروى أنها الحنطة، و منهم من يروى أنها العنب، و منهم من يروى أنها شجرة الحسد؟ فقال^{علیه‌السلام}: «كل ذلك حق». قلت: فما معنى هذه الوجوه على اختلافها؟ فقال: «يا أبا الصلت، إن شجرة الجنة تحمل أنواعا و كان شجرة الحنطة و فيها عنب، و ليست كشجرة الدنيا».

۶. «فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَ مُلْكٍ لَّا يَبْلَىٰ».

۷. «أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَضَلُّهَا نَابِثٌ وَ فَرَعَهَا فِي السَّمَاءِ * تُؤْتِي أَكْطَافَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ * وَ مَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ».

(ابراهیم: ۲۴-۲۶) و «شجره زقوم»^۱ (صافات: ۶۲) و تفاسیر آن آمده است، لزوماً به معنای درخت با ویژگی‌های دنیوی نیست. واقعیت ملکوتی شجره، خاندان‌ها و گروه‌هایی از انسان‌ها هستند که با یکدیگر بستگی داشته و مجموعه واحدی را شکل می‌دهند. عنوان «شجره‌نامه» از همین رویکرد گرفته شده است. با این ترتیب «درخت جاودان» نمی‌تواند چیزی جز اهل بیت علیهم‌السلام بوده و در این صورت «پادشاهی کهنه ناشدنی» را باید به ملک آخرالزمان تعبیر کرد.

بر این اساس می‌توان به عنوان یک احتمال چنین تفسیر نمود که شیطان ملک اهل بیت علیهم‌السلام در آخرالزمان را به آدم علیه‌السلام نشان داد و به او این چنین وانمود کرد که بدون گذر از ابتلائات و آزمون‌های الهی، می‌توان به سادگی در همین جنت به این ملک دست یافت. ظاهراً از همین رو بود که با نزدیک شدن آدم علیه‌السلام به درخت و خوردن از آن، در برابر عظمت این ملک، نقایص و «سوات» آدم علیه‌السلام آشکار شد و به دنبال آن از بهشت هبوط نمود. قرآن کریم در جایی دیگر (اعراف: ۲۰-۲۲)^۲ نیز از زبان شیطان این چنین نقل می‌کند که سبب منع خداوند از این درخت این است که با خوردن میوه آن، شما دو "ملک" شده و در بهشت جاودان خواهید ماند. این جاودانگی بی‌شک همان مفهوم جاودانگی در شجره خلد بوده و درباره ملک و فرشته و نسبت آن با ملک نیز باید گفت که ملائک موجوداتی ملکوتی هستند که انسان‌ها در صورت شکل‌گیری ملک در زمین به آنان رسیده و بلکه از آنان فراتر هم خواهند رفت. از این رو این بیان نیز تعبیر دیگری از بیان آیه نخست می‌تواند باشد.

نتیجه‌گیری

در پایان این بررسی به نظر می‌رسد اینک که با انقلاب مبارک اسلامی در آستانه احیاء تمدن اسلامی به عنوان برنامه زمینه‌ساز ظهور هستیم، لازم باشد ضمن استفاده از تاریخ و مطالعات مربوط به تمدن‌های پیشین، در چارچوب مطالعات غیراصیل معاصر گرفتار نیامده و جهت طراحی الگوی این تمدن بزرگ مستقیماً به قرآن کریم و روایات اهل بیت علیهم‌السلام مراجعه کنیم. همانند دیگر حوزه‌های معارف غنی اسلام، در این جا نیز موضوع و چارچوب مهدویت کمک

۱. «أَذَلَّكَ خَيْرٌ نَزَلًا أَمْ شَجَرَةُ الرَّقُومِ».

۲. «فَوَشَّوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوَاتِنِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِذْ أَنْتُمْ تَكُونَا مَلَائِكَةً أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ * وَ قَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ * فَدَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوَاتِنُهُمَا وَ ظَفَرَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَ نَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ وَأَقُلَّ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ».

شایانی به پیشبرد این نوع مطالعات خواهد کرد.

براین اساس می‌توان چنین جمع‌بندی نمود که از نظر قرآن کریم آن چه ما بر آن نام تمدن نهاده‌ایم تنها یک صورت اصیل دارد که در زمان ظهور و حکومت امام عصر علیه السلام تحقق خواهد یافت و همین صورت است که ما را به مراحل بالاتر حیات رهنمون خواهد شد. لذا برای ارزیابی و نام‌گذاری آن چه پیش از این به نام تمدن در تاریخ شناخته می‌شود لازم است نسبت آن را با این ملک عظیم روشن نماییم. برخی از تمدن‌ها صور اولیه و ضعیف این تمدن عظیم‌اند که در تاریخ بشر نقش زمینه‌سازی آن را داشته‌اند، همانند آن چه به دست انبیاء و مؤمنان تحقق یافته، و برخی نیز همانند آن چه به دست طواغیت شکل گرفته با داشتن ظاهر تمدن و ملک، بر اساس باطل و در جهت مخالف استقرار ملک باید ارزیابی شوند.

منابع

- آيينه‌وند، صادق، سخنرانی در دومین سلسله نشست‌های الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت: بررسی اندیشه‌ها و تحلیل مبانی، تهران، گروه مطالعات توسعه اسلامی دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران، هشتم اسفندماه ۱۳۹۱ ش.
- بحرانی، سید هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، تهران، مؤسسه البعثة، ۱۴۱۵ ق.
- خمینی، روح الله، صحیفه امام: مجموعه رهنمودهای امام خمینی، تهران، انتشارات شرکت سهامی چاپخانه وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۸۴ ش.
- راوندی، قطب‌الدین، الخرائج والجرائح، قم، مدرسه امام مهدی علیه السلام، چاپ اول، ۱۴۰۹ ق.
- رهبری، حسن، «شهر و روستا در قرآن»، فصل‌نامه پژوهش‌های قرآنی، ش ۵۴-۵۵، ویژه قرآن و مهندسی فرهنگی، پاییز و زمستان ۱۳۸۷ ش.
- صدوق، محمد بن علی بن بابویه، علل الشرائع، قم، داوری، چاپ اول، بی‌تا.
- _____، عیون أخبار الرضا علیه السلام، تهران، انتشارات جهان، ۱۳۷۸ ق.
- طبرسی، احمد بن علی، الإحتجاج علی أهل اللجاج، مشهد، نشر مرتضی، چاپ اول، ۱۴۰۳ ق.
- طوسی، محمد بن حسن، الغیبة، قم، چاپ اول، ۱۴۱۱ ق.
- قرشی، سید علی اکبر، قاموس قرآن، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۶ ش.
- مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، تهران، اسلامیه، ۱۴۰۳ ق.
- <http://www.islamquest.net/fa/archive/question/ar21957>

